

مجلس دوم: حریت و آزادگی

(به یاد حر).

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسْوُومَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَ لِّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱

صحنه عاشورا و حرکت امام حسین علیه السلام، مدرسه‌ای برای تربیت انسان است؛ مدرسه‌ای که درس آموزی از آن هیچ‌گاه پایان نخواهد پذیرفت و تا قیامت، عاشقان حق و عدالت را تربیت خواهد کرد؛ زیرا پایه این مدرسه بر فطرت انسان استوار است و قرآن کریم نیز فطرت الهی انسان را زوال ناپذیر و تغییر ناپذیر معرفی نموده است: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾^۲.

علامه طباطبایی در بیان معنای فطرت می‌نویسد:

«انسان دارای فطرتی خاص به خود است که او را به سنت خاص زندگی و راه معینی که منتهی به هدف و غایتی خاص می‌شود، هدایت می‌کند؛ راهی که جز آن راه را نمی‌تواند پیش گیرد: (فطرة الله التي فطر الناس عليها)، و انسان که در این نشئه زندگی می‌کند، نوع واحدی است که سودها و زیان‌هایش نسبت به بنیه و ساختمانی که از روح و بدن دارد، سود و زیان مشترکی است که در افراد مختلف اختلاف پیدا نمی‌کند»^۳.

حریت و آزادگی یکی از اصول مهم و اساسی در مدرسه حسینی است.

۱. سوره آل عمران، آیه

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. المیزان، ج ۱۶، ص ۱۸۴.

فطرتِ آزادی

میل به آزادی و استقلال یکی از اصول فطری و مشترک میان همه انسان‌ها است. اختیار و آزادی، گوهر آدمی و از او جدایی‌ناپذیر است. امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌نویسد: «وَلَا تُكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛ بنده دیگری مباش؛ زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است».

امام خمینی (ره) نیز آزادی و حریت را از امور فطری انسان می‌داند:

«انسان به حسب فطرت، عاشق حریت و آزادی است که هر چه بخواهد، بکند؛ به طوری که در مقابل سلطنت و قدرت او، مدافع و مزاحمی نباشد و معلوم است که در این عالم، همچون قدرت و نفوذ اراده او یافت نشود، لاقلاً طایع این عالم تعصی دارند که تحت اراده انسان باشند».^۱

در واقع آزادی انسان وسیله‌ای است تا او انسان بودن خود را در این جهان انتخاب کند. انسان موجودی است که می‌تواند در ساختن خود مؤثر باشد که این، همان آزادی معنوی و درونی است. علاوه بر آن، او می‌تواند در حیات و نظام اجتماعی و سیاسی خود نیز مؤثر باشد و مستکبران عالم برای گسترش سلطه و استبداد خود بر مردمان، ابتدا آزادی و حریت آنان را سلب می‌کنند و سپس آن را به اطاعت وا می‌دارند: (فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ).^۲

ریشه آزادی و بردگی

میل انسان به آزادی و حریت و تنفر از بردگی و ذلت، ریشه در نوع خلقت انسان دارد. برای روشن شدن این مطلب، می‌بایست به آیات خلقت انسان توجه کرد. قرآن کریم مراحل خلقت و رشد انسان را این‌گونه بیان می‌دارد:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۳

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۸۳.

۳. سوره زخرف، آیه ۵۴.

۴. سوره مؤمنون، آیات ۱۲ - ۱۴.

بیان این آیه این است که انسان از دو نشئه متمایز ترکیب شده است و آن گاه که جسم کامل شد، نشئه ای دیگر یافت و روح الهی در او دمیده شد:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾^۱

این روح زنگ و بوی الهی دارد؛ چون از سوی اوست:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

و از امر پروردگار است: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^۲

از این رو، روح دمیده شده در انسان، از سوی خداوند متعال است و رنگ و بوی الهی دارد و به همین سبب، میل به جاودانگی، بی تعلقی و آزادی دارد؛ چرا که خداوند متعال و امور آسمانی همه بی نیاز از ماده و بری از جسم و تعلقات جسمانی است. پس روح انسان، میل به جاودانگی و بی تعلقی دارد. در مقابل آن، جسم قرار دارد که چون از عالم ماده و جسمانیت است، انسان را به دنیا و تعلقات مادی می کشاند. پس در انسان دو جنبه وجود دارد: جنبه تعلق به دنیا و جنبه آزادی از تعلقات دنیوی: ﴿فَالْهَمُّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۳

علمای اسلام از جمله امام خمینی (ره) نیز انسان را موجود دو بعدی می داند که در ذات خود مجموعه ای از فطرت و طبیعت است و هر کدام از این دو عامل، جنود و لشکر مخصوص به خود دارند.^۴ انسان سرشتی دوگانه دارد و هر بخش و بعد او، به سویی میل دارد. نتیجه این سرشت دوگانه در درون انسان، جنگی را به دنبال دارد که امام خمینی از آن به تضاد عقل و جهل نام می برد. از دیدگاه وی نفس انسان در بدو خلقت همه ادراکات و فعلیات را به صورت بالقوه دارد که با توجه به توان و اختیار خود می تواند سرنوشت خود را مشخص سازد. امام خمینی درباره خلقت انسان می فرماید:

بدان که انسان اعجوبه ای است دارای دوشسته و دو عالم: نشئه ملکیه دنیویه که آن بدن اوست، و نشئه

۱. سوره سجده، آیات ۷ - ۹.

۲. سوره اسری، آیه ۸۵.

۳. سوره شمس، آیه ۸.

۴. شرح حدیث جنود عقل و جهل، امام خمینی.

غیبیه باطنیه ملکوتیه که از عالم دیگر است. و نفس او که از عالم غیب و ملکوت است، دارای مقامات و درجاتی است... و از برای هر یک از مقامات و درجات آن، جنودی است رحمانی و عقلانی، که آن را جذب ملکوت اعلا و دعوت به سعادت می‌کنند و جنودی شیطانی و جهلانی که آن را جذب به ملکوت سفلا و دعوت به شقاوت می‌کنند. و همیشه بین این دو لشکر جدال و نزاع است و انسان میدان جنگ این دو طایفه است.^۱

در اندیشه اسلام اگر انسان از طمع آزاد باشد، در یک بعد مراحل تکاملی را طی خواهد کرد. اگر از تعلقات دنیوی آزاد باشد، مسیر و بعد دیگری از قابلیت‌های او شکوفا می‌شود و مراحل کمال را طی می‌کند و اگر از هواهای نفسانی خود آزاد باشد، زوایای دیگری از رشد و کمال را درک خواهد کرد. در هر کدام از ابعاد و زوایا، هرچه انسان آزادی بیشتری به دست آورد و قید و بندهای مربوط را بیشتر کنار بزند، شکوفایی استعدادها و رشد و تعالی او در آن زمینه افزون‌تر خواهد بود.

اما در مقابل، حرص و طمع به دنیا، موجب وابستگی و عدم همراهی جان آدمی با روح الهی‌اش می‌شود. از این رو، تن به هر ذلتی می‌دهد تا دنیا را به دست آورد. روایاتی که در ذم و نکوهش دنیا آمده است، شامل این وابستگی و تعلق خاطر به دنیا است.

﴿زَيْنَ لِنَاسٍ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمَسْوَمَةِ وَالْإِنْعَامِ وَالْحَرثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ قُلْ أُوتِيتُكُمْ بِخَيْرٍ مِّنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾^۲

بنابراین آزادگی، نوعی رهایی انسان از قید و بندهای ذلت‌آور است و نیز به معنای رهایی عقل و جان آدمی از زندان نفس و شهوت و گام برداشتن در وادی عشق و حیرت است. تعلقات و پای‌بندی‌های انسان به دنیا، ثروت، اقوام، مقام، فرزند و... در مسیر آزادی روح او، مانع ایجاد می‌کند و اسارت در برابر تمنیات نفسانی، نشانه ضعف اراده بشری است. این آزادی درونی، پله اول نردبان کمال و مقدمه‌ای برای رسیدن به درجات بالای آزادی یعنی آزادگی نفس است. آزادگی در اوج ارزش‌های انسانی قرار دارد و آدمی را از خوی پست حیوانی، به بلندای معرفت و معنویت و از خاک، به افلاک می‌رساند.^۳

۱. شرح چهل حدیث، امام خمینی، ص ۵.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۴.

۳. پیام‌های عاشورا، جواد محدثی، ص ۵۵.

سر به آزادیگی از خلق برآرم چون سرو گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم

آزادیگی در کربلا

بنابراین آزادیگی در آن است که انسان کرامت و شرافت خویش را بشناسد و تن به پستی و ذلت و حقارت نفس و اسارت دنیا و زیر پا نهادن ارزش‌های انسانی ندهد در پیچ و خم‌ها و فراز و نشیب‌های زندگی، گاهی صحنه‌هایی پیش می‌آید که انسان‌ها برای رسیدن به دنیا یا حفظ آنچه دارند یا تأمین تمنیات و خواسته‌ها یا چند روز زنده ماندن، هر گونه حقارت و اسارت را می‌پذیرند، اما احرار و آزادگان، گاهی با ایثار جان، بهای آزادیگی را نیز می‌پردازند و تن به ذلت نمی‌دهند.

حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا دو صفحه دارد: یک صفحه سفید و نورانی، و یک صفحه تاریک، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه‌اش یا بی نظیر است و یا کم نظیر. صفحه تاریک آن را اسارت دنیا و تعلقات مادی شکل داده است و صفحات نورانی آن را آزادی و حریت. نمونه این آزادیگی، حسین بن علی علیه السلام و اصحاب ایشان است که از میان این دو راه، مسیر نور را برگزیدند. از این رو، سالار شهیدان فرمود:

«أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ - قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الذَّلَّةِ - وَ هِيَهَاتَ لَهُ ذَلِكَ هِيَهَاتَ مِنِّي الذَّلَّةُ؛

آگاه باشید! زنازاده که پسر زنازاده است، مرا بین شمشیر کشیدن و ذلت قرار داده است. هیهات است برای او، هیهات که من ذلت را بپذیرم!

او راه مرگ و شهادت را انتخاب کرد که طریق آزادیگی از تعلقات دنیوی و اسارت مادی و ذلت ابدی است؛ از این رو، فرمود:

أَلْمَوْتُ أَوْلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَ الْعَارُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

آن حضرت عیب مردم را این می‌داند که بنده دنیا و مطامع خودشان هستند؛ زیرا دین که جوهر آزادی است و انسان را از غیر خدا آزاد و بنده حقیقت می‌کند در عمق روحشان اثر نگذاشته است. می‌فرماید:

«الناس عبید الدنيا و الدین لعق علی السنتم یحوظونه ما درت معائشهم، فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون».

آزادیگی حرّ

شأن کربلا، حریت بخشیدن است و هر که گام در کربلا نهاد و عاشورا را پذیرا شد، از دوزخ رست و به بهشت آزادیگی پیوست؛ همان گونه که حرّ بن یزید ریاحی چنین شد.
کیست مولا؟ آن که آزادت کند بند رقیت ز پایت وا کند

داستان حرّ داستان همه انسان‌هایی است که خود را از اسارت دنیا آزاد می‌کنند و به حقیقت خویش روی می‌نمایند. حرّ این چنین آزاد گشت و آنان که در صف مقابل ایستادند، کسانی بودند که خود را از تعهد الهی آزاد ساخته بودند و جان خویش را اسیر هوای نفس کردند و خود را به بهایی اندک فروختند.^۱

«وقد توازر علیه من غرته الدنيا و باع حظّه بالارذل الادنی، و شری آخرته بالثمن الاوکس و تغطرس و تردی فی هواه و اسخط نبیک، و اطاع من عبادک اهل الشقاق و النفاق و حملة الاوزار المستوجبین النار فجاهدهم فیک صابرا محتسبا حتی سفک فی طاعتک دمه و استیبیح حریمه، اللهم فالعنهم لعنا و بیلا و عذبهم عذابا الیما».^۲

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

امام حسین علیه السلام قیام کرد تا همگان را از غل‌ها و زنجیرهای جهالت و گمراهی و بی عدالتی آزاد کند و

همگان را حرّ سازد. «و یذلل مهجته فیک، لیستتقد عبادک من الجهالة و حیرة الضلالة».^۳

به کام تا نرساند مرا لبش چون نای نصیحت همه عالم به گوش من بادست

گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی ست اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست

حرّ بر لبه پرتگاه آتش دوزخ قرار گرفته بود و حسین علیه السلام او را نجات داد. او از میان آزاد بودن و آزادی،

۱. نمونه این طایفه در صحنه کربلا، عمر بن سعد است. او فرمانده سپاه ابن زیاد در کربلا بود که با امام حسین علیه السلام جنگید و دستور داد پس از شهادت آن حضرت، اسب بر بدن او تاختند و اهل بیت او را اسیر کردند و به کوفه بردند. ابن سعد، پسر سعد بن وقاص از سرداران صدر اسلام بود. در زمان پیامبر - و به قولی در دوران عمر - به دنیا آمد. همراه پدرش در فتح عراق شرکت کرد. وی از جمله کسانی بود که علیه حجر بن عدی و یارانش، شهادت به فتنه‌گری داد و سبب شد که حجر در مرج عذراء به شهادت برسد. وی قبل از حادثه عاشورا آماده حرکت به سوی ری بود و حکمرانی آنجا را به او داده بودند، ولی به دستور ابن زیاد، والی کوفه، همراه سپاهی مأمور جلوگیری از ورود امام حسین علیه السلام به کوفه و اادار کردن او به بیعت با یزید و یا جنگ و کشتن او در صورت امتناع شد. در کربلا، هر چه امام حسین با او گفتگو کرد تا از جنگیدن دست بردارد و دست خویش را به خون آن حضرت نیالاید، نپذیرفت. در صبح عاشورا، عمر بن سعد اولین کسی بود که به طرف اردوگاه امام حسین علیه السلام تیر افکند و فرمان حمله عمومی صادر کرد. در زیارت عاشورا نامش جزء لعنت شدگان آمده است. او بود که پس از ورودش به کربلا در روز چهارم محرم، بر امام حسین علیه السلام سخت گرفت و دستور داد سوارانش آب را به روی یاران حسین علیه السلام بیندند. عمر سعد، در ایام قیام مختار در کوفه گریخت، اما وقتی مردم کوفه دوباره بر ضد مختار خروج کردند، بازگشت و رهبری را به عهده گرفت، ولی باز هم به سوی بصره گریخت و سپس دستگیر و نزد مختار آورده شد. در مجلس مختار، به دستور وی او را کشتند و سرش را به مدینه نزد محمد حنفیه فرستادند و این در سال ۶۶ هجری بود.

۲. زیارت اربعین.

۳. همان.

آزادیگی را اختیار کرد. آن که خود را به دنیا فروخت اسیر دنیا است و آن که خود را در اختیار حق قرار داد، آزاده (حر) است؛ چنان که حر بن یزید ریاحی خود را در اختیار حق قرار داد.

حر از خاندان‌های معروف عراق و از رؤسای کوفیان بود که به درخواست ابن زیاد، برای مبارزه با حسین علیه السلام فرا خوانده شد و به سرکردگی هزار سوار برگزیده گشت. گفته‌اند وقتی از دار الاماره کوفه برای بستن راه بر آن حضرت بیرون آمد، ندایی شنید که: «ای حر! مژده باد تو را بهشت...». او در منزل قصر بنی مقاتل یا شراف، راه را بر امام بست و مانع از حرکت آن حضرت به سوی کوفه شد. او کاروان حسینی را همراهی کرد تا به کربلا رسیدند و امام در آنجا فرود آمد.

ادب حر در برابر امام علیه السلام مثال زدنی است. وقتی آن حضرت خطاب به حر فرمود که: «تَكَلِّمَكَ أُمَّكَ مَا تُرِيدُ»، حر پاسخ داد:

«أَمَّا لَوْ غَيْرُكَ مِنَ الْعَرَبِ يَقُولُهَا لِي وَ هُوَ عَلَيَّ مِثْلَ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مَا تَرَكَتُ ذِكْرَ أُمَّهِ بِالْثُكُلِ كَأَنَّهَا مَنْ كَانَ وَ لَكِنْ وَاللَّهِ مَا لِي إِلَيَّ ذِكْرُ أُمَّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنِ مَا يُقَدَّرُ عَلَيْهِ.»^۱

به هر حال، زمانی که اوضاع و احوال بر حسین تنگ شد و حر فهمید کار جنگ با حسین بن علی علیه السلام جدی است، حر خود را میان انتخابی سخت یافت. او که هرگز در هیچ میدانی نه‌راسیده و از دلاورترین مردم کوفه بود، لرزه بر اندامش افتاد و خود را در پرتگاه دوزخ دید. مهاجر بن اوس که او را چنین یافت، گفت: این چه حالی است که پیدا کرده‌ای؛ حال آنکه دلاورترین افراد کوفه‌ای؟ حر پاسخ داد:

«والله إني أخی نفسی بین الجنة و النار، فوالله لا اختار علی الجنة شیئا، و لو قَطَّتْ وَ حَرَّقَتْ؛»^۲

به خدا سوگند که خود را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌یابم. به خدا، اگر پاره پاره ام کنند و بسوزانندم، چیزی را بر بهشت بر نمی‌گزینم.»

سرانجام او تصمیم گرفت که از پیشوای گمراهی جدا شود و به سوی پیشوای هدایت برود. از این رو، صبح عاشورا به بهانه آب دادن اسب خویش، از اردوگاه عمر سعد جدا شد و قصد کاروان حسین علیه السلام و جبهه حق را کرد. پس بر اسب خویش نهیب بزد و به حسین علیه السلام پیوست. چون نزد آن حضرت رسید، گفت: خدا

۱. الإرشاد، ج ۲، ص ۸۱.

۲. لهورف، سید بن طاووس.

مرا فدای تو کند! من همانم که تو را از بازگشت بداشتیم و در راه همراهی ات کردم تا در این مکان فرودت آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند که هرگز گمان نمی‌کردم که این قوم آن‌چه بدیشان اظهار کردی، نپذیرند و کارت با ایشان بدین‌جا رسد! به خود می‌گفتم: باکی نیست که قسمتی از فرمان‌های این قوم را بپذیریم که نگویند از اطاعت‌شان بیرون شده‌ام، ولی آنان آن‌چه را حسین اظهار می‌کند، می‌پذیرند. به خدا سوگند، اگر گمان داشتیم که نمی‌پذیرند، چنان نمی‌کردم! اینک پشیمان نزد تو آمده و از آن‌چه کرده‌ام، به پیشگاه پروردگار توبه می‌کنم و تو را به جان یاری می‌کنم تا پیش رویت بمیرم. آیا این را توبه می‌دانی؟ گفت: «آری، خدا توبه ات را می‌پذیرد و تو را می‌بخشد».

حر با اذن امام به میدان رفت و در خطابه‌ای مؤثر، سپاه کوفه را به خاطر جنگیدن با حسین علیه السلام توبیخ کرد. چیزی نمانده بود که سخنان او، گروهی از سربازان عمر سعد را تحت تأثیر قرار دهد و آنان را از جنگ با سید الشهداء منصرف سازد، که سپاه عمر سعد، او را هدف تیرها قرار داد. حر نزد امام بازگشت و پس از لحظاتی دوباره به میدان رفت و با رجز خوانی به مبارزه پرداخت و پس از نبردی دلیرانه به شهادت رسید. رجز او چنین بود:

انی انا الحر و ماوی الضیف اضرب فی اعناقکم بالسیف
 عن خیر من حل بارض الخیف اضربکم و لا اری من حیف
 امام به بالین حر آمد و خطاب به او فرمود:

«أنت الحرّ كما سمّتك به أمّک و أنت الحرّ فی الدنيا و أنت الحرّ فی الآخرة؛

تو آزادمردی؛ چنان که مادرت تو را با همین نام نامید. تو نه تنها در این دنیا، که در سرای دیگر نیز آزادمردی».

جمع بندی

تعلقات دنیوی، حرص و طمع به مطامع فانی این جهانی مهم‌ترین عامل بازمانی انسان از جبهه حق و پیوستن به جبهه باطل می‌شود. در مقابل آزادی و حریت موجب استقلال در فکر و شخصیت و سبک‌بالی در مقام عمل و حرکت می‌شود. از این‌رو آنچه انسان را در مسیر حق‌طلبی و ولایت‌مداری ثابت قدم نگاه می‌دارد و از وسوسه‌های طالا و زر دنیوی نجات می‌دهد آزادی و حریت است. بنابراین یک مومن اجتماعی باید دامن خود را از مفاسد اقتصادی، اجتماعی و گناه پاک نگاه دارد و چنانچه خطائی صورت گرفت از طریق توبه به درگاه الهی بازگشت.